

شیخ جعفر مجتهدی (رحمه الله)

ایشان در 27 جمادی الثانی سال 1343 ه. ق مطابق با اول بهمن 1303 ه. ش در خانواده ی بسیار متدین و مرفه در شهر تبریز دیده به جهان گشودند. پدر ایشان جناب حاج میرزا یوسف از دلباختگان آستان ولایتمدار قبه العشاق حضرت امام حسین(ع) بودند تا جایی که مکرر قافله سالاری زائرین کربلای معلی را بر عهده گرفته بود.

ایشان در 27 جمادی الثانی سال 1343 ه. ق مطابق با اول بهمن 1303 ه. ش در خانواده ی بسیار متدین و مرفه در شهر تبریز دیده به جهان گشودند.

پدر ایشان جناب حاج میرزا یوسف از دلباختگان آستان ولایتمدار قبه العشاق حضرت امام حسین(ع) بودند تا جایی که مکرر قافله سالاری زائرین کربلای معلی را بر عهده گرفته بود.

و بعد از فقدان پدرشان جناب حاج میرزا یوسف تحت کفالت و سرپرستی مادر بزرگوارشان آن بانوی علویه قرار گرفتند. ایشان در اوائل سن 5 سالگی در عالم رویا مشاهده می کند از جانب آسمان منبری از نور تا کنارش بر پا شده و وجود مقدس بی بی دو عالم حضرت فاطمه زهرا(س) تشریف می آورند و او را مورد نوازش و تفقد و مهربانی قرار داده وبا دست مبارکشان به سر و صورت او می کشند.

از همان دوران نوجوانی روح بلند و نا آرام ین مرد الهی به دنبال کشف حقیق و اسرار بر می خیزد. یشان نقل می فرمودند: من در همان آغاز نوجوانیشروع به تهذیب نفس و خود سازی و تقویت اراده نمودم و در قبرستان متروکه تبریز که یکی از قبرستانهی بسیار ترسناک یرن به شمار می رود و رعب و وحشتی عجیبی بعد از استیلی شب به خود می گیرد قبری حفر نموده و در آن شب،شب را تا به صبحه اعمالی که در فکر و ذکر خلاصه می شد سپری نمودم و چون بسیار دوست می داشتم به بیویان و مستمندان کمک کرده و زندگی آنان را از فقر و تنگدستی نجات بخشم سعی و تلاش بسیاری می نمودم تا معمى لینحل کیمیا به دست من حل شود لذا قسمتی از سرمیه پدری را در ین راه صرف نمودم ولی به نتیجه ی نرسیدم. اما چون ین کوشش من با توسلات شدیدی همراه بود یکی از روزها که مشغول انجام ترکیبات شیمیایی بودم ناگهان سروشی آسمانی به من ندا در داد.

جعفر، کیمیا، محبت ما اهل بیت است، اگر به دنبال آن هستی قدم بگذار و ثابت قدم باش. شنیدن آن ندی غیبی زندگی و مسیر زندگی ام را دگرگون کرد.تا آن روز و قبل از شنیدن آن ندا، موفق شده بودم بسیاری از نیروهی نامرئی طبیعت را تحت فرمان درآورم، به طوری که در هر محفلی که می نشستم عده ی از ارواح و جنود حاضر بودند و دستوراتی که به آنها می دادم اطاعت می کردند.

یشان فرمودند: از آن روز به بعد بی قراری عجیبی سر تا پی وجودم را فرا گرفت و به همین دلیل صبح روز بعد پشت پیی به همه چیز زده و بعد از خدا حافظی با حالتی آشفته و پیی برهنه و پیاده از تبریز به قصد کربلی معلی حرکت کرده از مرز خسروی وارد خاک عراق شدم. طی خوابی که دیدم به فرمیش خود امیر مومنان(ع) راهی نجف شدم و در نجف به دستور امیر مومنان(ع) راهی مسجد سهله شده ومدت 8 سال به طور مداوم در آنجا معتکف گردیدم و به جز تجدید وضو و تطهیر از مسجد خارج نمی شدم. در ین مدت از طرف حضرت امیر(ع) و امام زمان(عج) عنیات زیادی به من شد.

چنانچه آقی حاج کاظم سهلاوی که یکی از خدام مسجد سهله می باشند تعریف کردند: در مدتی که آقی مجتهدی در مسجد سهله بودند با هیچ کس صحبت نمی کردند و دائم مشغول فکر و ذکر و توسل و گریه بودند هیچ وقت تسبیح از دستشان جدا نمی شد و حالشان مثل حال شخص محتضر و کسی که هر لحظه در حال جان دادن است بود.

شبهها را نمی خوابیدند واگر کسی هم وارد حجره یشان می شد بیش از 5 دقیقه با او نمی نشست و از حجره بیرون می آمدند. در همین یام اعتکاف ملاقات آقی مجتهدی با مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی در مسجد سهله رخ می دهد و ملا آقا جان زنجانی در مورد آقی مجتهدی فرمودند: او شخصی است که در ین جوانی هم گوش باطنش می شنود و هم چشم باطنش می بیند.

آقی مجتهدی علاوه بر چندین سال اقامت در نجف 7 سال در کربلا نیز اقامت داشته و در بازار بین الحرمین در قیصریه اخباریها به شغل کفاشی مشغول بوده اند و در ین مدت در حجره ی در صحن مطهر حضرت سید الشهداء مقابل یوان طلا سکونت داشته و سراسر شب را در آنجا به عبادت و توسل مشغول بوده اند و در مدتی که در کربلا اقامت داشت هر روز به زیارت طفلان حضرت مسلم مشرف می شدند. آقی مجتهدی سرانجام پس از 20 سال خانه به دوشی به امرحضرت مهدی(عج) به قم مشرف می شوند و در منزل وقفی بسیار محقر و ساده ی ساکن می شوند.

یشان حتی در قم هم که مامور به اقامت می شوند از خود خانه ی نداشتند و عمری را خانه به دوش و آواره سپری نموده و در ین رابطه می فرمیدند: سالها گریه کردیم تا خودمان را از ما گرفتند.

آقای مجتهدی می گفتند: حضرت فرموده اند که دیگر شما را از سفر معاف کرده یم و بید 18 سال روی تخت بنشینید.

یشان هم طبق دستور حضرت در ین مدت در لباس بیماری به سر می بردند ولی همچون قبل به انجام دستورات و فرمایشات حضرات معصومین(ع) مشغول بوده و انجام امور را به افراد خاصی که توفیق همنشینی با یشان نصیبشان شده واگذار می کردند. اگر چه در بعضی مواقع، یشان با نیروی معنوی از لباس بیماری خارج شده و دستورات حضرت را شخصا اجراء می نمودند.

یشان در طول حیات طیبه خویش بیش از 53 مرتبهه افاق عمل رفتند و هر بار بدون ینکه یشان را بیهوش کنند تحت عمل جراحی قرار می گرفتند.

آقای مجتهدی می فرمودند: هر گاه مرا به افاق عمل می برند و پزشکان بیهوشی می خواستند مرا بیهوش کنند اجازه نمی دادم و 3 مرتبه ذکر شریف نادعلی را می خواندم و خود بیهوش می کردم.

آقای مجتهدی در سالهی آخر عمر شریف و پر برکتشان از قم به مشهد مقدس عزیمت کرده و در جوار ملکوتی حضرت رضا (ع) ساکن می گردند.

یشان هنگام عزیمت به شخصی از دوستان می فرمید:

آقای حسنی شاهد باشد من هیچ چیز از خود ندارم و خدا می داند مه ین پیراهن تنم هم عاریه است و همه چیزم را بخشیده ام.

بارها دیده می شد که آقای مجتهدی تمام زندگیشان را یک مرتبه می بخشیدند و با فقرا تقسیم می نمودند به حدی که کف خانه را هم جارو می کردند و خود مدتها بر روی یک تکه گونی زندگی می کرد، و ین امر به دفعات در زندگی ین مرد الهی اتفاق افتاد و ین نبود مگر سخاوت و ابیت طبع و قطع وابستگی هی مادّی.

آقای مجتهدی پس از حدود 4 سال اقامت در جوار حضرت امام رضا(ع) در تاریخ 6 ماه مبارک رمضان 1416 ه.ق مطابق با 1374/11/6 هنگام ظهر روز جمعه دار فانی را وداع و روح ملکوتیشان عروج می نماید.

یشان 3 ماه قبل از فوت به چند نفر از دوستانشان که با یشان حشر و نشر داشتند می فرمیدند: خدا بری آخرین سلاله آل محمد(ص) حضرت مهدی(عج) یک قربانی خواسته و از ما قبول نموده که قربانی یشان شویم و گوی ما در ین راه پاره شود.

آقای حاج علی حاج فتحعلی می گفتند: هنگامی که آقا ین مطلب را فرمودند، بی اختیار ین مطلب در ذهنم خطور کرد که آقا وصیتی نکرده اند. به مجردی که ین فکر از خاطرم گذشت آقا فرمودند: آقا جان! غلام وصیتی ندارد و همچون دفعات قبل اشاره می فرمودند که ما غلام سید الشهدا هستیم.

باز بی اختیار ین مطلب به ذهنم رسید: پس آقا را در کجا دفن کنیم؟ که مجدداً آقا رو به من کرده گفتند:

حضرت رضا(ع) فرموده اند: الحمد لله تو فقیر خودمان هستی و ما خود، تو را کفیت می کنیم پین پی ما منزل توست.

و مرا در گوشه صحن مطهر پین پی مبارک امام دفن می نمایند.

یشان به مدت 40 روز در حالت کما به سر می برند اما در خلال ین مدت به صورت عجیبی حالات ظاهریشان تغییر کرده بود و با بسیاری از اعضای رئیسه یشان از کار افتاده بود یک مرتبه با یک حرکت به حالت عادی بر می گشته و مطلبی می فرموده اند و مجددا اعضا از کار می افتاده است.

آقای دکتر سید حسن هاشمیان رئیس بیمارستان امام رضا(ع) و مسئول بهداشت و درمان استان خراسان و خادم کشیک هشتم امام رضا(ع) و آقای دکتر لطیفی نقل می کردند:

به قدری آقای مجتهدی در اثر ترکیه روح قوی بودند که بخش روحی یشان بر بخش جسمشان اشراف کامل داشت؛ به طوری که بارها مشاهده می کردیم یشان به صورت اختیاری بیمار شده و باز به اراده خویش بهبود میافتند.

هنگامیکه یشان در کما به سر می بردند 4 علائم حتمی و حیاتی مغز، قلب، کلیه و ریه ها یکی پس از دیگری از کار می افتاد اما لحظه ی یک مرتبه تمام اعضا شروع به کار می کرد و یشان مطلبی می فرمودند و مجددا حالشان وخیم می گشت.

طبق گفته همراهان یشان یکی از مطالبی که در حین کما می فرمودند ین بود که:

عاشق اگر رنگی از معشوق نگیرد در عشق خودش صادق نیست.

و پس از آن مجددا در حالت کما فرو رفته و حالشان بسیار وخیم می گردد به قدری که دیگر قادر به تنفس نبودند.

هیأت پزشکی معالج یشان می گویند: آقا در شریطی به سر می بردند که ریه از کار افتاده است و به جهت تنفس دادن یشان راهی جز ینکه گلویشان را بریده و از انجا دستگاه مخصوص تنفس را وارد ریه کنیم نیست.

آقای قرآن نویس که همراه آقا بودند نقل می کردند: وقتی ین پیشنهاد از طرف پزشکان داده شد می خواستم بویم خیر، اما یک مرتبه و بی اختیار گفتم: بله و اجازه دادم.

به محض ینکه رضیت به ین کار بر زبانم جاری شد هر چه خواستم ممانعت کنم اختیار از من سلب شده بود و نمی توانستم حرفی بزنم.

بعد از آن به مجردی که هیأت پزشکی به تیغ، گوی مبارک آقا را بریدند، پس از چندی نور عجیب سبز رنگی به افاق وارد شد و همزمان با آن دستگاه مونیتور صوت ممتدی کشیده و سرانجام روح ملکوتی یشان عروج نمود. و ین در حالی بود که تمام محاسن آقا به خون گلویشان آغشته شده بود و در ینجا معنی کلام یشان که فرموده بودند:

«عاشق اگر رنگی از معشوق نگیرد در عشق خودش صادق نیست»، واضح گشته و تحقق یافت و محاسن یشان مانند ارباب و مولیشان حضرت ابا عبد الله حسین(ع) به خون گلویشان خضاب گشت.

گزیده ای از کرامات و فضائل اخلاقی

آقای مجتهدی در صحرائ عرفات

جناب آقای عطا الله سلطانی می گفتند: آقای حاج ابراهیم اسفلائی نقل می کردند:

زملنی یکی از پیرزناهای فامیل ما همراه خانواده اش به مکه مکرمه مشرف شد او در صحرای عرفات که تمام خیمه ها یک رنگ می باشد از خانواده خود جدا شده و آنها را گم می کند و هر چه جستجو می کند به نتیجه ای نمی رسد به زبان اهالی آنجا هم آشنایی نداشته است که از آنها وسوال کند تا او را راهنمایی کنند.

در این هنگام نا امید شده و تمام درها را به روی خود بسته می بیند و متوسل به ساحت مقدس حضرت بقیة الله العظمی (عج) می شود و عرضه می دارد: آقا جان! من یک پیرزن تنها چه کنم؟

در همین حال یک مرتبه آقای مجتهدی را مشاهده می کند که از مقابل به طرف او می آیند بعد از سلام به آقا می گوید: گم شده ام، آقا به او می گویند با چه کسی آمده اید؟ می گوید: همراه خانواده ام.

ایشان می فرمایند: همراه من بیایید تا شما را به خیمه خانواده تان برسانم و به راه می افتند، هنوز چند قدمی بیشتر برنداشته که به خیمه می رسند.

هنگامی که پیرزن به خیمه اش می رسد هر چه به ایشان اصرار می کنند که بفرمایید داخل آب یخی میل بفرمایید آنگاه تشریف ببرید. می فرمایند: کار دارم باید بروم.

بعد از اینکه ان پیرزن همراه خانواده اش به ایران مراجعت می کند و آقای حاج ابراهیم به دیدنش می رود پیرزن از ایشان می پرسد به دیدن آقای مجتهدی رفته آید؟

آقای حاج ابراهیم میگوید: آقا به مکه مشرف نشده اند.

آن پیرزن می گوید: خودم ایشان را در عرفات دیدم و مرا به خیمه رساندند.

و جریان گم شدنش را در عرفات برای آشنایان نقل می کند که همگی با شنیدن این مطلب حیران می شوند.

خدا غیور است

جناب آقای حاج علی حاج فتحعلی تعریف می کردند: روزی به آقای مجتهدی گفتم که: گاهی که در حین مسافرت سوار ماشین هستیم راننده موسیقی پخش می کند و بسیار مشکل است که در بیابان با هوای سرد و وسائل همراه از ماشین پیاده شویم وظیفه چیست؟ آقا فرمودند: بله آقا جان، حتما پیاده شوید، خدا غیور است.

بعد از این واقعه یک مرتبه در فصل زمستان که سوار اتوبوس بودم راننده موسیقی پخش کرد وقتی از این کار ممانعت کردم گفت: اگر نمی خواهید پیاده شوید بنده هم در وسط بیابان پیاده شدم و مدتی ایستادم ولی خبری از ماشین نشد ناگهان به یاد کلام آقای مجتهدی افتادم که فرمودند: خدا غیور است.

در این هنگام گفتم: خدا غیور است چند دقیقه بعد از گفتن این جمله یک دستگاه ماشین بسیار نو و تمیزی مقابلم ایستادو مرا به مقصد رسانید.

نغمه بلبل ها

جناب آقای سید محمد احمد زاده نقل می کردند: یک روز که در باغ آقای علیزاده در مشهد خدمت آقای مجتهدی بودم و با هم صحبت می کردیم ناگهان آقا شروع به خواندن کردند، وقتی که آقا شروع به خواندن نمودند صدای چهچه های بلبل هایی بلند شد هر چه به اطراف نگاه کردم آنها را نمی دیدم. به ایشان عرض کردم آقا جان این بلبل ها کجا هستند که من آنها را نمی بینم؟ ایشان لبخندی زده و سکوت کردند. مدتی گذشت و از آنجا به باغی در چند فرسخی حکیم آباد رفتیم، دیدم همان برنامه ای که در باغ آقای علیزاده اتفاق افتاده بود تکرار شد. ایشان مجدداً شروع به خواندن کردند صدای چهچه های همان بلبل ها به گوش می رسید. برنامه عجیبی بود و هر چه به آقا اصرار کردم این بلبل ها از کجا آمده اند و کجا هستند که من آنها را نمی بینم، جوابی نفرمودند.

مهربانی با مادر

جناب آقای احمد میرزا هاشم زاده نقل کردند: زمانی که آقای مجتهدی در یکی از اتاقهای باغ رضوان مشهد به سر می بردند، یک روز صبح که صبحانه تهیه کرده بودند جوانی را به همراه خود به آنجا آوردند و 3 نفری صبحانه خوردیم بعد از صرف صبحانه هنگامی که آقا تشریف بردند از آن جوان سوال کردم شما چگونه با آقا آشنا شدید و چه کار داشتید؟ گفت: من بیکار بودم و فکر کردم این آقا در اینجا مشغول کار می باشد، لذا از ایشان خواستم کاری به من دهند تا مشغول آن شوم هنگامی که این درخواست را نمودم به من فرمودند: شما با مادرتان قهر کرده و به اینجا آمده اید، مگر صدای گریه او را نمی شنوید همین که این مطلب را فرمودند درکمال تعجب صدای گریه مادرم را شنیدم و بسیار متأثر و متأسف شدم، پس فرمودند: در جیب خود 3 تومان پول داری این مبلغ را هم بگیر و بعد از صرف صبحانه به نزد مادرت برو و با او مهربانی کن و دیگر او را ناراحت نکن که خسر دنیا و الاخرة خواهی شد.

جواز دل شکستن

جناب آقای حاج فتحعلی تعریف کردند: یک روز آقای دکتر نزد آقای مجتهدی آمده و گفتک آقا جان یک باب مغازه دارم که آن را اجاره داده ام اما موخر چند ماهی است که از پرداخت اجاره آن خودداری کرده و می گوید استطاعت پراخت مال الاجاره را ندارم. اجازه مبد دهید علیه او اقدام کنم؟

آقا سکوت کرده و حرف نزدند. روز بعد که آقای دکتر می خواست خدمت ایشان برسد، به او اجازه ورود ندادند و تا یک هفته آقای دکتر می آمد ولی آقا او را نمی پذیرفتند وقتی علت آنرا از ایشان سوال کردم فرمودند:

بسیست سال دربیابان ها رفته و خانه به دوش صحرا ها بودیم تامبادا دل کسی را بشکنیم و به کسی آزار برسانیم اکنون ایشان آمده است از ما جواز دل شکستن بگیرد

برطرف شدن مشکلات به رضایت والدین

جناب آقای سید صادق شمس الدینی که از سادات بسیار بزرگوار می باشند نقل کردند: یک روز که خدمت آقای مجتهدی بودم به ایشان

عرض کردم: یکی از دوستانم که مرد بسیار خوب و با تقوایی است دائماً در زندگی خود مشکل پیدا می کند و کارهایش گره می خورد و هرچه به ذوات مقدس اهل بیت(ع) متوسل می شود نتیجه ای نمی گیرد.

آقای مجتهدی بعد از چند دقیقه فرمودند:

آقای سید صادق پدر دوست شما که هم اکنون در قید حیات نمی باشد از او راضی نیست و این مشکلاتی که در زندگی دوست شماست از نارضایتی پدرش می باشد.

آقای ششم الدینی می گفتند: همانجا با خود نیت کردم که به نیابت پدر دوستم عمل خیری انجام دهم هنوز چند لحظه بیشتر از این تصمیمی که در درون گرفته بودم نگذشته بود که آقای مجتهدی فرمودند:

دیدم پدر دوستان لبخندی زده و از پرسش راضی شد و بعد از آن مشکلات دوستم یکی پس از دیگری برطرف گشت و زندگی او شامان یافت.

نخوردن غذای مکروه

جناب آقای مصطفی حسنی تعریف کردند: روزی خدمت آقای مجتهدی بودم که دکتری همراه همسرش از تبریز به دیدن ایشان آمدند آنها قابلمه ای که در آن نوعی غذای سنتی تبریز به نام کوفته تبریزی قرار داشت برای ایشان آورده بودند وقتی درب قابلمه را بازکردند هنوز بخار از آن برمی خاست.

آنها به آقا عرض کردند: ما این غذا را که از غذاهای معروف تبریز است به عشق شما پخته ایم و با هواپیما آمده ایم اگر می شود کمی از آن را میل بفرمایید.

آقا یک قاشق از آن را میل کرده و به من فرمودند: این قابلمه را در یخچال بگذارید بعداً مصرف خواهیم کرد.

پس از اینکه آقای دکتر و همسرش آنجا را ترک کردند به آقا عرض کردم: اینها این غذای به این خوبی را از راه دور به عشق شما آورده بودند. چرا میل نفرمودید؟

ایشان فرمودند: آقا جان شما نمی دانید خوردن این غذا کراهت دارد.

باز پرسیدم: به چه علت کراهت دارد؟

فرمودند: همسر آقای دکتر در حال عادت زنانه این غذا را طبخ کرده بود و خوردن چنین غذایی کراهت دارد.

اینگونه نمی توان خدمت حضرت مهدی(عج) رسید

جناب آقای غلامعلی فرجی (قصاب) از خادمان و دلسوختگان مخلص و حقیقی حضرت بقیة الله(روحی فداه) تعریف کردند:

روزی آقای مجتهدی فرمودند: شخصی به نزد من آمده بود و می گفت: من امام زمان(عج) را با این خصوصیات و حالات زیارت کرده ام به او گفتم آقا جان شما 20 هزار تومان پول نقد در جیب خود دارید چگونه ممکن است امام زمان(عج) را زیارت کرده باشید؟

آقای فرجی گفتند: منظور آقای مجتهدی این بود که چطور ممکن است با وجود 20 هزار تومان، در حالی که اطرافیان انسان گرسنه و بی بضاعت هستند خدمت امام زمان(ارواحنا فداه) رسید

درخواست باران

جناب آقای حاج سید جلال رئیس السادات نقل کردند: در ایامی که آقای مجتهدی در گناباد مشهد در باغ آقای صابری به سر می بردند، مدت زمانی بود که درگناباد باران نباریده بودو خشکسالی و بی آبی شدیدی آن جا را فرا گرفته بود.

اهالی گناباد که مطلع می شوند شخصی به نام آقای مجتهدی که صاحب کنشف و کرامات عدیده و عجیبه ای می باشند به آنجا آمده اند نزد آقا می روند و جریان خشک سالی را برای ایشان تعریف می کنند و از آقا استدعا می کنند جهت بارش باران دعا کنید، آقای مجتهدی اندکی تامل کرده و می فرمایند تا سه روز دیگر در اینجا باران می بارد.

آنگاه اهالی روستا به محل های خود باز می گردند و همانطوری که آقا فرموده بود 3روز بعد باران شدیدی آن منطقه را سیراب می کند.

و در نهایت باید دانست که:

آقای مجتهدی در خلال عمر پر برکتشان چه در هنگامی که مامور به هجرت بودند و چه موقعی که مامور به اقامت می شوند پیوسته در پی انجام فرمایشات و دستورات حضرات معصومین(ع) به دستگیری از بیچارگان و کسانی که در گوشه و کنار جهان متوسل به آن بزرگواران می شوند مشغول بوده به اذن آن حضرات آنها را حاجت روا و از سختی ها نجات می دادند.